

## تحولات فکری و گذارِ اگزیستانسیال یک نواندیش دینی

منبع: سایت زیتون، مورخ: ۱۴۰۲/۴/۱۰

### حسین جمالی پور

در این جستار تلاش می‌شود به تحولات فکری و گذارِ سروش دباغ پرداخته شود. نگارنده این سطور بر این باور است که در سالهای اخیر دغدغه‌های متافیزیکی و الهیاتی ایشان کاسته شده و به سمت دغدغه‌های وجودی یا به تعبیری اگزیستانسیال سفر کرده است. با نگاهی گذرا به آثار اولیه این متفکر در می‌یابیم که بی‌راه نبوده که بیشتر او را یک نواندیش دینی بخوانند، اما هرچه پیش آمده دغدغه‌های وجودی او در آثار اخیرش پررنگ‌تر شده است. در این جستار بیش از هر چیز بر آخرین اثر ایشان یعنی کتاب *از خیام تا یالوم* تکیه می‌کنم تا بتوانم از موضع فکری کنونی ایشان پرده بردارم و نشان دهم که با آثار اخیرشان چه تاثیری بر روند فکری فلسفی اندیشه در ایران خواهند داشت. مختصراً در این بخش می‌خواهم بگویم که ایشان یکی از آغازگران طرح یک مکتب اگزیستانسیال در ایران اند.

اما پیش از پرداختن به تحولات فکری و اندیشه‌گی سروش دباغ، ضروریست نکاتی را طرح کنم که آشکار می‌کند از چه موضع و منظری به اندیشه ایشان می‌نگرم. چنانکه من می‌فهمم هر منتقد و نظریه پرداز می‌بایست در گام اول معیارهایی که با آن اندیشه دیگران را می‌سنجد، به وضوح بیان کند تا مخاطب بداند که از چه منظری، چنین و چنان مدعایی طرح شده است.

**مسئله نخست** این است که از نگاه من تاریخ اندیشه، تاریخ معناجویی و معنابخشی بوده است. بدین شرح که انسان از آغاز تا امروز در پی هر پرسشی که رفته است، خواهان پاسخی‌هایی بوده تا خلاء‌هایی را پر کند. مباحث متافیزیکی از طالس، سقراط و هگل تا مباحث انسان‌شناسی فلسفی در نگرش هایدگر و ویتگنشتاین و بسیاری دیگر از فلاسفه، چنانچه عمیق بنگریم، همه برای معناجویی بوده است. اگر متفکرانی در سودای رسیدن به یک وحدت وجود هستند، چنانکه طالس و آناکسیمنس بودند، یا اگر متفکرانی همچون افلاطون سودای تبیین وحدت در کثرت را داشتند، در حقیقت در پی یافتن دیدگاهی منسجم بودند تا موقعیت انسان را در این عالم مشخص کنند و حضورش در این عالم را هدفمند و مبتنی بر غایت تبیین کنند. آغاز داشتن عالم و در جستجوی علت العلل برای این عالم بودن، خود چیزی جز برای پُر کردن خلاء و فقدان نیست که با پُر شدن آن ما احساس معناداری می‌کنیم؛ چرا که عالم را هدفمند و حضور ما را در این عالم غایتمند می‌کند؛ به تعبیری در تاریخ اندیشه اگرچه فلاسفه تلاش کرده اند به حقیقت دست یابند، اما این حقیقت

جویی به این دلیل بوده است که فقدان حقیقت برای آنان به منزله فقدان معنا بوده است؛ از این رو می توان نزاع آنان برای دست یابی به حقیقت را به معنی تلاش برای معناجویی تعبیر کرد.

**مسئله دوم** این است که رسالت یک متفکر از نظر من پرداختن به مسائلی است که در نهایت منجر به کاهش درد و رنجی از بشر شود. چنانچه به تاریخ اندیشه بشری بنگریم فیلسوفان بیش از هر چیز با مسائل و پرسش های متافیزیکی درگیر بوده اند و سودای رسیدن به حقیقتی در پس و پشت این پدیدارها داشته اند؛ اگرچه در باب مسائلی همچون سیاست، اخلاق، هنر نیز در ذیل اندیشه های متافیزیکی شان اشاراتی کرده و نظروزی داشته اند، لیکن معدود متفکرانی بوده اند که بر جان آدمی یا به تعبیری بر اگزیستانس او متمرکز شده و در تلاش بوده اند تا فهمی از احوالات وجودی او داشته باشند. البته باید میان سنت اگزیستانسیال و مکتب اگزیستانسیال تفاوت قائل شد؛ بدین تعبیر که در طول تاریخ چنانکه اشاره کردم معدود متفکرانی بوده اند که به احوالات انسان همچون عشق، رنج، اختیار، معنا، تنهایی، حیرت و احوالاتی از این قبیل توجه کرده اند؛ اندیشه های بزرگان مکتب رواقی همچون مارکوس اورلیوس و سنکا که در باب زندگیست، گواه این مسئله است؛ همچنین شاعرانی همچون حافظ و خیام سردمدار تأملات اگزیستانسیال در ایران به حساب می آیند. لکن نزاع و نظم یافتن این اندیشه ها را در مکتب اگزیستانسیالیسم و با ظهور افرادی همچون کی یر کگارد، کگارد، نیچه، هایدگر، یاسپرس، مارسل، سارتر و آلبر کامو می بینیم. اهل نظر می دانند که اندیشه های این متفکران متمرکز بر احوالات خاص انسان است و چنان بر آن تأکید دارند که برخلاف ارسطو که انسان را حیوان ناطق تعریف می کرد، انسان را مبتنی بر احوالات وجودی تعریف می کنند؛ چنانکه کی یر کگارد می گفت «انسان یعنی اضطراب» یا ژان پل سارتر مدعی بود «انسان یعنی آزادی» و یا هایدگر که از انسان تعبیر به «دازاین» می کرد که امکان تحقق و شدن مداوم دارد و هیچ گونه ثباتی در خود ندارد. از این رو اغلب این متفکران وجود را مقدم بر ماهیت می دانستند؛ یعنی آدمی وجود دارد و در طول زندگی، دست به جعل یا خلق ماهیت می زند.

با توجه به آنچه که از اندیشه متفکران مذکور آورده شد، آشکار می شود که با تاکید بر مقولاتی همچون آزادی، تنهایی، معنا، مرگ، عشق، تعهد و دیگر احوالات اگزیستانسیال، خواستار ارائه تفسیری متفاوت از اگزیستانس انسان اند؛ و این نحوه از اندیشه خود بیانگر این امر است که وقتی به مسائل متافیزیکی نمی نهند و بر آن اند تا درد و رنجی از بشر بکاهند. به عبارتی این متفکران رسالت یک متفکر را بیش از پرداختن به مسائل متافیزیکی، پرداختن به آن مسائلی می دانند که آدمی در زندگی با آن دست و پنجه نرم می کند.

**مسئله سوم** این است که تاریخ اندیشه ایرانی که افلاطونی\_ارسطویی است، همچنان درگیر مباحث متافیزیکی مانده و در سودای حل معمای لاینحل هستی است. از منظر نگارنده این سطور، عاقبت این سیر اندیشه نیز به ضرورت تاریخ، به جایی رسیده که انسان معاصر ایرانی پاسخ به پرسش هایش را از منبعی دیگر می جوید؛ بدین شرح که اگرچه تا کنون تلاش می کرد از دین و فلسفه، الگوی معنایی برای زندگی خویش

بیابد، لکن بستر اجتماعی تاریخی چنان که هویدا است، انسان ایرانی را به وضعیتی دچار کرده است که بیش از گذشته دچار تنش معنایی شده است و در سودای الگوهای جدید است تا بتواند آنچه در زندگی روزمره با آن گرفتار می آید را معنا ببخشد. به طور کلی آگاهی انسان ایرانی در شرایط کنونی، از اندیشه فقهی-دینی و فلسفی - متافیزیکی فاصله گرفته و در جستجوی منابعی دیگر جهت معنابخشی به زندگی است.

**مسئله چهارم** این است که اگرچه اندیشه فقهی و فلسفی در ایران اندک توجهی را به اگزستانس انسان نداشته است، لیکن تاریخ حکمت ایرانی مملو از تأملات اگزستانسیال است. با سیری در متون عرفانی و به ویژه تعمق در اشعار شاعران می بینیم که به احوالات اگزستانسیال انسانی بسیار توجه شده است؛ چنانکه پیش از این اشاره شد، خیام و حافظ پیش قراولان اندیشه های اگزستانسیال اند. معماگونگی هستی، تنهایی و غربت انسان در عالم، مواجهه با مرگ، جدال بین آزادی و جبر، تضاد بین نگاه منطقی-عقلانی با نگرش زیبایی شناختی و شاعرانه به عالم، جدال بین معناداری زندگی و پوچی، عشق و معناداری زندگی و بسیاری از مسائل و مفاهیم اگزستانسیال دیگر را به وفور در متون ادبی و حکمی شاعران ایرانی می توان دید. از این رو می توان گفت سبقه اندیشه های اگزستانسیال در ایران بسیار کهنه و در عین حال عمیق و گسترده و وسیعی را شامل می شود. این درحالی است که فلسفه ایرانی در تاریخ خود، محصور مقولات منطقی-متافیزیکی بوده و نسبتی با «حالات درونی» و «وجود» آدمی نداشته است؛ به همین دلیل هیچگاه مکتب فکری فلسفی مستقلی با محوریت احوالات اگزستانسیال سربرنیورده است.

**مسئله پنجم** انسان کنونی ایرانی از نظر اجتماعی، سیاسی و تاریخی در یک وضعیت گذار قرار دارد و دچار تنش معنایی شده است. خواست تحولات سیاسی و از آن مهمتر تغییرات بنیادین اجتماعی و رنگ باختن دین به مثابه یک منبع معنابخش، انسان ایرانی را در مسیر جستجوی الگوهای معنابخش دیگری قرار داده است. افزایش آگاهی از آزادی و گسترش فردگرایی، انسان ایرانی را به سوی انتخابی اصیل تر سوق داده است تا خود به زندگی معنا بدهد. بدین شرح که او طرح پرسش می کند و خواهان الگویی برای معنابخشی به زندگی مبتنی بر «انتخاب» است. در چنین وضعی فرد تمام تلاشش را می کند تا بتواند الگویی بیابد و رنج اضطراب های وجودی را بکاهد؛ وی تلاش می کند با دست اندازی به ساحت هنر به ویژه ادبیات پرسش هایی که نسبت وثیقی با اضطراب هایش دارند را پاسخ بدهد. مقصود من این است که در چنین وضعی هنر به ویژه ادبیات، رقیب اصلی دین می شود و گرایش و اقبال کثیری را در پی دارد.

از آنچه تا کنون مختصراً اشاره کردم، می توان نتیجه گرفت که انسان ایرانی در روزگار ما نیازمند منابع معنابخش است تا در زندگی روزمره با اتکا به آن، زندگی معناداری را تجربه کند. چنانکه آشکار است، زندگی روزمره مملو از تجربه های گوناگون احساسی - عاطفی، هیجانی، اخلاقی، عقلانی و... است که اغلب در نسبت با محیط و افراد دیگر تجربه می کنیم. به عبارتی تجربه های دلپذیر و تجربه های رنج آور، حاصل نحوه روابط ما با عالم بیرون از ماست؛ و انسان های دیگر در این عالم بیرونی، مهمترین عامل درد و رنج ها

یا شادی و کامیابی های ما هستند. در روابط ما با دیگران یک خصلت انسانی وجود دارد و آن اینکه انسان در تجربه های خود محصور است؛ یعنی آدمی نمی تواند تجربه های درونی اش را با دیگران به اشتراک بگذارد. او به تنهایی باید بار این رنج را به دوش بکشد و بپذیرد که تجربه های درونی اش منحصر به خود اوست و قرار نیست شخصی از اعماق وجود او آگاه باشد و آن را درک کند. این تنهایی با وجود انسان گره خورده است، اما خود به خود آشکار نمی شود، بلکه تجربه های متعددی لازم است برای فهم و درک این تنهایی رخ بدهد تا تنهایی وجودی ظهور کند. یکی از این تجربه ها، تجربه تنهایی میان فردی است. اما از آنجایی که اغلب ما تمایزات و تفاوت این مفاهیم و تعاریف را نداریم اغلب در تفسیر و ادراک احوالاتمان دچار سردرگمی می شویم. برای مثال وقتی یک روانکاو یا روانشناس در اتاق درمان قادر به تشخیص ریشه افسردگی نیست و می بیند مراجع با پوچی عمیقی دست و پنجه نرم می کند، در حقیقت این مسئله ریشه در عدم توانایی او در تمایزگذاری بین انواع تنهایی و آثار خاص هر یک از آنهاست. به تعبیری آسان تر می توان گفت تا ما نتوانیم مفاهیم و اصطلاحاتی در ارتباط احوالات آدمی جعل کنیم، نه تنها فهم و درک افراد دیگر کاری مشکل است، بلکه از درک احوالات خودمان نیز عاجز خواهیم بود. از این رو می توان گفت که متفکران امروز ضروریست که اولاً مباحث متافیزیکی را کنار نهند و به احوالات آدمی بپردازند و برای رفع فقدان این خلاء معرفتی به جعل اصطلاحات و مفاهیمی دست بزنند که ادراک احوالات خودمان و دیگران را میسر کند؛ دوماً چنانکه بیش از این اشاره شد متفکران ما می بایست متوجه باشند که این تنش معنایی که امروز داریم، با منبع معنایی دین حل نخواهد شد و نیازمند منابعی دیگر هستیم. همینطور که اشاره شد هنر بزرگترین رقیب معنابخش در کنار دین است و متفکر امروز ما می بایست از منابع معنابخش دیگر برای استخراج مفاهیم و جعل آن همت بگمارد. این اصطلاح سازی و استخراج مفاهیم، به مخاطب، مشاور، مراجع و هر شخص دیگری کمک می کند تا با تمایزگذاری بین انواع احوالات درونی درک بهتری از خویش و دیگران داشته باشد و در زندگی روزمره عمیق تر بتواند تجربه زیسته خود را درک کند و با آن مواجه ای اصیل داشته باشد.

### دغدغه های اگزستانسیال سروش دباغ

اکثریت اهل قلم سروش دباغ را به عنوان یک متفکر و نو اندیش دینی می شناسند؛ وی اگرچه اکنون نیز گاهی در باب نواندیشی دینی می نویسد و سخن می راند، لکن آنانکه آثار ایشان را با دقت پیگیری کرده اند، نوعی از تحول فکری و گرایشی متفاوت در مسیر اندیشه کنونی اش را شاهدند. مقالات و جستارهای اولیه ایشان در باب مسائل فقهی، اخلاقی و دینی و همچنین سخنرانی هایشان در این خصوص بیشتر به سالهای قبل برمی گردد و امروزه بیش از گذشته در باب احوالات اگزستانسیال قلم می زند.

جستارهایی همچون ورق روشن وقت<sup>۱</sup>، حجاب در ترازو<sup>۲</sup>، زمین فقه و آسمان اخلاق<sup>۳</sup> و پاره ای از دیگر جستارهایی که در دهه نود شمسی نگاشته است، از اندیشه های اگزیستانسیال به آن معنا که در کتاب از خیام تا یالوم مورد توجه ایشان بوده، بی بهره اند. در حالیکه جستارهای اخیرش همچون «شمه ای از شوریدگی شمس»<sup>۴</sup> و به ویژه اثر اخیر ایشان «از خیام تا یالوم»<sup>۵</sup> نشان می دهد که در یک گذار فکری قرار گرفته اند و دغدغه هایی متفاوت با دوره فکری پیشین خود دارند. در این جستار من سعی دارم بیش از هر چیز خود را بر روی کتاب «از خیام تا یالوم» متمرکز کنم و شالوده فکری سروش دباغ را شرح دهم.

پیش از این اشاره کردم که رسالت متفکر امروز کاستن از درد و رنج انسان است؛ و همچنین اشاره کردم که انسان ایرانی در دوران گذار معنایی قرار گرفته است و در جستجوی الگویی برای معنا بخشی به زندگی است. یکی از ویژگی های فکری سروش دباغ در کتاب از خیام تا یالوم این است که محتوای اثر یا بهتر است بگویم اندیشه های او نسبت عمیقی با وضعیت انسان امروز ایرانی دارد؛ به این معنی که وی تلاش می کند تا با اندیشه های معنابخشی که در سنت اگزیستانسیال ایرانی غبار فراموشی گرفته است را آشکار و برای نسل امروز معرفی کند تا به قدر وسع درد و رنجی را از مردم بکاهد. همچنین این مسئله نشانگر آن است که وی از پرداختن به مسائل انتزاعی فلسفی فاصله گرفته است و به انسان انضمامی گوشت و پوست و استخوان دار نزدیک شده است. وی به وفور در درسگفتارها<sup>۶</sup> و جستارهایش از مفاهیم اگزیستانسیال استفاده کرده و از تاثیر اروین یالوم بر خود سخن گفته است. چنانکه می دانید یالوم از چهار مسلم هستی شناختی «مرگ، تنهایی، آزادی و پوچی» سخن می گوید و بر این باور است که این چهار مسلم هستی شناختی بنیاد وجود آدمی اند و تمام رفتارها، هیجانات، احساسات و باورهای ما ریشه در نحوه مواجهه ما با این چهار مسلم هستی دارد.

سروش دباغ با تاثیر پذیری از اروین یالوم در کتاب از خیام تا یالوم تلاش می کند با تکیه بر سنت اگزیستانسیال ایرانی و همچنین تطبیق آن با متون متفکران غرب، اصطلاحات و مفاهیمی را جعل کند تا انسان امروزی بتواند اولاً احوالات و تجربه زیسته خود را در زندگی روزمره بهتر درک کند و ثانیاً لایه ها و ابعاد وجودی خویش را عمیق تر بشناسد.

درسگفتارهای ایشان مملو از مفاهیم روانشناختی به ویژه روانشناسی وجودی است؛ وی از تنهایی، عشق، مرگ، امید، آزادی، معنا، پوچی، گناه، اضطراب، دلهره، ترس و بسیاری از مفاهیم همسنخ سخن می گوید.

۱. ورق روشن وقت (جستارهایی در نواندیشی دینی، فلسفه و هنر). سروش دباغ، ۱۳۹۷، بنیاد سهروردی، تورنتو

۲. حجاب در ترازو، سروش دباغ، ۱۳۹۶، اچ اند اس مدیا، لندن

۳. زمین فقه و آسمان اخلاق، سروش دباغ، ۱۴۰۰، بنیاد سهروردی، تورنتو

۴. شمه ای از شوریدگی شمس. سروش دباغ، ۱۴۰۱، بنیاد سهروردی، تورنتو

۵. از خیام تا یالوم، سروش دباغ، ۱۴۰۲، بنیاد سهروردی، تورنتو

۶. رجوع شود به درسگفتار ایشان در باب رواندرمانی وجودی و درسگفتار رواقی اندیشی و معنای زندگی که در موسسه آرمان اندیشه مولانا برگزار شده است.

درسگفتارهای ایشان با محوریت متفکرانی همچون نیچه، شوپنهاور، یاسپرس، هایدگر، کی یر کگارد، ویتگنشتاین و بسیاری دیگر از درسگفتارها سرشار از مفاهیم اگزیستانسیال است؛ چنانکه خود نیز اعتراف کرده بیش از همه از کی یرکگارد و ویتگنشتاین متأثر است. درسگفتارهای عرفانی ایشان در باب حافظ، خیام، مولانا و شمس تبریزی از دیگر آثاری است که در آن تحول فکری سروش دباغ را آشکار می‌کند.<sup>۷</sup> مخاطبان درسگفتارهای ایشان به نیکی می‌دانند که در تمامی این درسگفتارها تلاش می‌کند مفاهیم وجودی را در لابه لای متون آشکار کرده و ربط و نسبت آن را با احوالات روزمره ما نشان دهد. این درسگفتارها که در عین حال ربط و نسبت عمیقی با زمانه ما دارد، در آثار او بخصوص شمه‌ای از شوریدگی شمس، از سهروردی تا سپهری و از خیام تا یالوم مکتوب و منتشر شده است.

اگرچه برخی متفکران و اهل قلم ایران معاصر همچون نراقی و ملکیان نیز مفصلاً از مفاهیم اگزیستانسیال سخن می‌گویند و آثارشان آغاز مکتب اگزیستانسیال را نوید می‌دهد؛ اما با تورق آثار اخیر سروش دباغ می‌توان این نتیجه را گرفت که سروش دباغ از پیشگامان طرح مفاهیم اگزیستانسیال و بسط آن است.

### جعل و بسط مفاهیم اگزیستانسیال

نگارنده این نوشتار بر این باور است که کتاب از خیام تا یالوم نخستین اثری است که در آن تلاش می‌شود مفاهیمی نو جعل شود و مخاطب را با احوالاتش به صورت شفاف و انضمامی مواجه کند. برای روشن شدن مقصود خود مختصراً به بخش‌هایی از این کتاب می‌پردازم. نخستین مقاله این اثر که «در طربخانه خاک و بیشه نور سپهری» نام دارد، تلاش می‌کند مفاهیمی همچون «خوشحالی»، «خرسندی» و «غرقگی» که به زعم وی از مقومات سلوک معنوی می‌باشند را وضوح ببخشد و آثار روانشناختی آن را به بحث بگذارد. درونمایه این تفکیک با هدف تفسیری دیگر از نحوه مواجهه ما با احساسات و عواطف و بیش از این چشیدن عمق لذت در شرایط و وضعیت‌های متفاوت است؛ مواجهه ما با عالم و رخ داده‌های آن، که گاهی درد و رنجی دارد که برخی رهن و برخی رنج برخی رهگشاست. سروش دباغ می‌خواهد با تفکیک مفهومی، رنج رهن را به مثابه مانع شدن و صیوریت اصیل نشان دهد و رنج رهگشا را به مثابه نیرویی که آدمی را استعلا می‌بخشد و او را به انسانی اصیل تبدیل می‌کند. واضح است که انسان اصیل در نگرش او برخوردار از سلامت روان است و نحوه مواجهه او با مسلمات هستی از جنس سلوک معنوی است.

تفکیک میان این مفاهیم از سوی سروش دباغ مخاطب را به سلوکی درونی دعوت می‌کند تا با پالایش و واکاوی باورهایش، نه تنها خود را عمیق‌تر بشناسد بلکه طعم وقت را بیش از قبل بچشد. چنانکه وی اشاره می‌کند؛ خوشحالی اگرچه یکی از احوالات ماست که از پی یک لذت در می‌برسد، لکن خرسندی است که

۷. این درسگفتارها در بنیاد سهروردی تورنتو برگزار شده است و می‌توانید مجموعه این درسگفتارها را در کانال تلگرامی سروش دباغ بیابید.

عمقِ جان آدمی را به لذتی ماندگار دعوت می کند. چنانکه غرقگی نیز آدمی را در بحرِ لذایذ معنوی شناور می کند و او را در مسیرِ شدن قرار داده و به سمت اصالت به دنبال خود می کشاند.

همچنین می توان به تفاوت میان مفهوم سالک و عارف اشاره کرد که تلاش می کند متفکرانی با گرایش های معنوی متفاوت را زیر یک چتر بیاورد و اشتراکات و تقابل هایش را با هم نشان دهد. چنانکه سالک را در مسیرِ شدن و پالایش درونی و کشف حقایق درونی آدمی معرفی می کند و در عین حال جهت سلوک را به افقی و عمودی تقسیم می کند. از این رو مولانا را در زمره آن دسته ای قرار می دهد که سلوک عمودی دارند و در عین حال عارف اند؛ چرا که به سلسه ای از مراتب هستی باور دارند و اوج گرفتن به سوی ساحت قدسی از آمال و آرزوهای آنان است، اما برخی همچون شاملو و یالوم سالک اند و جهت سلوکشان افقی است؛ به این تعبیر که تلاش می کنند با تجربه احوالات اگزیستانسیال، جان خویش را استعلا بخشند و مواجهه شان با عالم و رخ دادهایش اصیل باشد و خود را از روزمره گی رها کنند. آمال این دسته از سالکان به درون خود غوطه خوردن و دوباره به خود رسیدن است. چنانچه به تقسیمات مفهومی سروش دباغ دقت کنیم، می توانیم بگوییم او در حقیقت می خواهد زیست معنوی به اشکال مختلف را آشکار کند. امروزه جدال و تقابل بین افکار و مذاهب بر سر خودحق پنداری است و هر گروهی مدعی است که معنویت حقیقی چیزی نیست مگر معنویتی که همان گروه باور دارد. به نظر می رسد که تقسیم بندی سروش دباغ کمک می کند که بپذیریم برخی می توانند به هرم هستی واقعی نهند و یا به تعبیری باورمند به ساحت قدسی نباشند، اما در عین حال با سلوک افقی و تجربه احوالات اگزیستانسیال به زندگی اصیل دست یابند.

پیش از این اشاره کردم که جامعه ایران در حال گذار به یک الگوی معنای متفاوت است و اندیشه هایی از جنس تأملات سروش دباغ می تواند به این گذار کمک شایانی کند. نگارنده این سطور بر این باور است که جامعه ایران دچار وضعیتی خواهد شد که نامش را متافیزیک متکثر فردی می نامم. مقصود من از متافیزیک متکثر فردی این است که هر فرد جهان بینی خویش را برمی کشد و در سودای خلقِ عالمِ معنادار خویش است. در چنین وضعی تقابل باورها و ابهام برخی عقاید افراد برای افراد دیگر باعث تنش های اجتماعی می شود. از این رو اصطلاح سازی و جعل مفاهیم توسط سروش دباغ و ریزش آن در گفتمان اجتماعی می تواند از نزاع اجتماعی بکاهد. آشکار است که جعل مفاهیم و شفافیت و وضوح بخشی به باورها می تواند روابط اجتماعی و تاب آوری مخالفان را بالا برده و در دراز مدت نوعی از لیبرالیسم فرهنگی را ترویج کند؛ به نحوی که باورمند به معنویت و سلوک عمودی در کنار باورمند به سلوک افقی زیستی مسالمت آمیز داشته باشند. بنابراین می توان گفت سروش دباغ در عین اینکه کاری فلسفی- روانشناختی می کند، همسو با تحولات اجتماعی حرکت می کند؛ و این در عین حال نشانگر آن است که او شناخت کافی از بستر اجتماعی دارد و فرزند زمانه خویش است.

وی همچنین در مقاله دوم کتاب از خیام تا یالوم تلاش می کند از اروین یالوم فراتر رود و تقسیم بندی سه گانه یالوم در خصوص تنهایی را گسترش دهد و از هشت نوع تنهایی سخن می گوید. تا جایی که من در حوزه روانپژوهی دیده ام چنین تقسیم بندی ای در خصوص تنهایی انجام نشده است و این نوآوری می تواند در فهم احوالات درونی ما بسیار کمک کننده باشد.

بدون شک هریک از ما در طول روز، هفته، ماه یا سال تجربه های درونی ای داریم که گاهاً بسیار مبهم اند. یعنی ما در موقعیت هایی قرار می گیریم که نمی توانیم درک درستی از تجربه خود داشته باشیم و در خصوص آن با دیگران سخن بگوییم؛ وقتی دهان می گشاییم پیش از آغاز سخن حس غریبی در ما ندا می کند که «از کجا معلوم طرف مقابل بفهمد من چه می گویم؟» انگار بخشی از وجود آدمی حرف های خود را می بلعد و بدون هویدا شدن او را به سکوت وا می دارد و این خود نوعی ملال در پی می آورد. اما مسئله مهم این نیست که فرد در چنین وضعی نتوانسته احساسش را بیان کند، بلکه مسئله این است که فرد نتوانسته درک درستی از حال خود داشته باشد تا بتواند به یک نفر که از جنس اوست بیان کند. در حقیقت به تعبیر سروش دباغ، چنین فردی گرفتار تنهایی خویشاوندی است. دیگر اقسام تنهایی نیز به همین منوال می تواند به درک ما از خویشتن کمک کند و به ادامه مسیر روشنایی ببخشد.

تنهایی خویشاوندی که سروش دباغ از آن سخن می گوید، به تعبیر من، شخصی گرفتار آن است که در جستجوی خویشاوندی روحانی<sup>۸</sup> می گردد؛ فردی که در جستجوی یک دازاین هم افق است تا بتواند از اعماق درون با او سخن بگوید و ایده و باورهایش را با او در میان بگذارد؛ او در سودای یک همبیش است. اما چنانکه گفتم فرد تا نتواند این نوع تنهایی را تشخیص بدهد، در یافتن راه خلاصی از این وضع نیز ناکام خواهد بود و در نهایت دچار ملالت خواهد شد.

تقسیم بندی ها و جعل مفاهیم در جستار «از پله مذهب تا کوچه شک» نیز بسیار دل انگیز و خواندنی است. تقسیم بندی شش گانه ایشان در باب انواع نیایش، آشکارا به تاب آوری اجتماعی در زمانه ما کمک می کند. مقصود من این است که نحوه اندیشه سروش دباغ همانند چتری زیر باران تعصبات مذهبی تلاش می کند همه را زیر آن بیاورد و از نزاع های متعصبانه روزگار ما پیشگیری کند. تقسیم نیایش به «نیایش مخاطبه محور، نیایش عرفانی، نیایش معنوی، نیایش حکیمانه، نیایش آرزومندانه، نیایش ناواقع گرایانه» و شرح آن، مخاطب را به فکر فرو می برد تا در عین اینکه بداند در کدام نوع از نیایش غوطه ور شده است، در عین حال بداند که اغیار نیز می توانند نوع دیگری از نیایش را به مثابه یک امکان به کارگیرند و در آن غوطه ور باشند. مضاف بر این، این تقسیم بندی ها به مخاطب امکان انواع نیایش را آشکار می کند تا بتواند

---

۸ اصطلاح خویشاوند روحانی از نگارنده این مقاله است که اطمینان ندارد پیش از این از آن استفاده شده باشد؛ امکان دارد دیگران نیز این واژه را به کار برده باشند.

در وضعیت های فکری و فلسفی متفاوت، انحاء مختلف نیایش را به کار گیرد و به قدر وسع خرسندی را به دست آورد.

تمامی فصل های کتاب از خیام تا یالوم شامل تقسیم بندی هایی است که کمک می کند تا درک عمیق تری از اگزیستانس خود و وضعیت هایی که در آن قرار می گیریم، داشته باشیم. این درک عمیق تر از اگزیستانس، دقیقاً به معنی کاستن از رنج آدمی است. چنانکه در مقدمه این جستار اشاره کردم که رسالت یک متفکر رها کردن مقولات متافیزیکی و پرداختن به مقولات انضمامی ای است که در زندگی روزمره با آن مواجه می شویم و عدم توجه به آن ما را به تعبیر های دیگر به کسان یا داس مان تقلیل می دهد. به عبارتی سروش دباغ تلاش می کند در عین توجه به زندگی روزمره و درد و رنج های آن، انسان ایرانی را با مقولاتی مواجه کند که اندیشیدن به هستی را جدی بگیرد و از فراموشی هستی رها شود؛ و بازهم به عبارتی واضح تر تلاش او این است که در زمانه ای که در گذار از الگوی معنایی است، برای یک زندگی اصیل، طرحی افکنی کند و با طرح مقولات و مفاهیم جدید، الگویی معنایی از دل سنت اگزیستانسیال استخراج کند.

باید توجه داشت که تلاش سروش دباغ در جستارهایش با یک مهارت نوشتاری دل انگیز عجین شده است. او چنان می نگارد که مفاهیم اگزیستانسیال بر روح و روان آدمی نفوذ کند. وی در نگارش خود از کلمات و مفاهیم همانند یک صندلی قطار استفاده می کند و مخاطب را بر روی آن می نشاند و با خود همسفر می کند. این یکی از ویژگی های بسیار مهم وی در نوشتن است؛ او احساسات مخاطب را قدم به قدم با کمک مفاهیم و اصطلاحات ادبی فلسفی خود درگیر می کند. چنانچه می دانیم و شاهدیم ما در عصر اطلاعات و تکنولوژی زندگی می کنیم و سرعت و حفظ مطالب و بمباران اطلاعات چنان است که آدمی اگزیستانس خود را به فراموشی سپرده است؛ دباغ در چنین وضعی تلاش می کند مخاطب خود را در یک قطار با سرعتی کند اما همراه با آرامشی عمیق همسفر کند؛ تا مخاطب آنی بتواند به خود نظر کند و طعم وقت را بچشد.

خلاصه مطلب این است که نحوه نگارش ایشان با مضمون کلامشان بسیار هماهنگی دارد. به این معنی که در عین اینکه از مضامین اگزیستانسیال سخن می گوید، از واژه هایی استفاده می کنند که مخاطب، عمیق تر آن مضامین را درک می کند و احوالات وجودی را در زمان مطالعه تجربه می کند. یعنی خوانش متن خود نوعی سفر اگزیستانسیال است.